

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در دلیل پنجم شرطیت اسلام در صحت عبادات است که دلیل پنجم روایاتی است که از این روایات استفاده می شود کسی که ایمان به امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام نداشته باشد عبادتش عبادت غیر خداست و عنوان ضلال را دارد. عرض کردیم به نظر ما دلالت این روایت (که یک روایت را خوانده^[1] و یک روایت هم باقی مانده) تام است. در روایت آمده است: «إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا». البته شاید مراد از عبادت و معرفت در اینجا کمال عبادت یا کمال معرفت باشد.

بررسی معنای «عبادت» در روایت اول

یک بیان دیگری که می توانیم ذکر کنیم آن است که دو نوع عبادت داریم: یک عبادت فقهی که همان است که می گوئیم «مسقطه للإعادة و القضاء»، اما یک عبادت اعتقادی داریم که بگوئیم فرض کنید از حیث اعتقادی یک کسی که ایمان به ائمه معصومی ندارد از حیث اعتقادی نمی تواند خدا را عبادت کند.

ممکن است بگوئیم یک عبادت لغوی داریم، یک عبادت عرفی و یک عبادت فقهی و حتی یک عبادت قرآنی داریم. برخی از این آیات قرآن را مراجعه کردم مثلاً آیه شریفه: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^[2]؛ عبادت یعنی انسان یک چیزی را اله و معبود خودش قرار بدهد، «یا أبت لا تعبد الشیطان إن الشیطان کان للرحمن عصیاً»^[3]، یا آیات دیگری که از آن به خوبی استفاده می شود که عبادت در قرآن یک مقداری از آن عبادت فقهی وسیع تر است.

بنابراین نمی توان گفت یک عبادت فقهی داریم و یک عبادت اعتقادی و عبادت فقهی همین صحت و اسقاط قضا و ادا است. عبادت قرآنی دایره اش وسیع تر است، در دعای امام سجاد (علیه السلام) می گوئیم: «وَعِبَدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ»^[4]؛ عبادت من را با عجب و خودپسندی فاسد نکند که هیچ فقیهی نمی گوید که عجب مانع از صحت عبادت است.

بررسی معانی سه گانه «عبادت» در روایت

سه معنا برای عبادت در روایت «إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا» بیان شد:

1. اول این که امام (علیه السلام) در اینجا کمال عبادت و معرفت را بیان می کند؛ یعنی کسی که کمال معرفت دارد کمال عبادت دارد، آیا این احتمال در این روایت درست است یا نه؟ در اشکال بر این معنا می گوئیم چند قرینه بر خلاف آن وجود دارد: اولاً،

سائل می‌پرسد: «فما معرفة الله»، امام علیه السلام نمی‌خواهد آنجا کمال معرفت را معنا کند، بلکه اصل معرفت را بیان می‌کند، حضرت می‌فرماید: اصل معرفت به خدا تصدیق خداست، تصدیق رسول خداست، اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و برائت از دشمنان ایشان است؛ یعنی اگر در روایت قرینه داشتیم بر اینکه امام علیه السلام در مقام بیان کمال است (یعنی کمال العبادۃ را کسی دارد که کمال المعرفة را دارد) این احتمال درست بود، اما امام (علیه السلام) اصل المعرفة را بیان می‌کند.

2. عبادت در این روایت عبادت فقهی نیست بلکه عبادت اعتقادی است. این تعبیر خیلی دقیق نیست، می‌توانیم بگوییم یک عبادت به حسب اصطلاح قرآن داریم که دایره معبود و عبادت، اعم از عبادت فقهی است. اشکال این احتمال آن است که امام (علیه السلام) در این روایت می‌فرماید: «من لا يعرف الله يعبد هكذا»، اشاره به عبادت اهل سنت دارند. «يعبد هكذا»؛ یعنی اینها اصلاً معرفت به خدا را ندارند. بعد تأکید می‌کند یا تمییز می‌آورد که اگر بپرسید «هكذا» یعنی چه؟ باز امام (علیه السلام) به عنوان تمییز می‌فرماید «ضالاً»، یا در بعضی از روایات دیگر این است که «يعبد غير الله»؛ خیال می‌کنند که خدا را عبادت می‌کنند، اینها غیر الله را عبادت می‌کنند.

بنابراین نمی‌شود گفت که در این روایت عبادت، عبادت غیر فقهی مراد است، بلکه امام (علیه السلام) ضابطه می‌دهند کسی که ولایت ندارد نمی‌تواند خدا را عبادت کند، مثل اینکه کسی که برای خدا شریک قائل است، مگر این شخص می‌تواند خدا را عبادت کند؟! نمی‌تواند، کسی که خدا را محدود بداند باز نمی‌تواند خدا را عبادت کند؛ یعنی عبادت فقهی هم نمی‌تواند، البته بعضی جاها قدر مشترک هم دارند نه عبادت قرآنی و نه عبادت فقهی.

3. مراد از عبادت در روایت، عبادت فقهی است که به نظر ما روایت ظهور خوبی در همین عبادت فقهی دارد. مؤید این احتمال آن است که طبق آیات شریفه قرآن ممکن است ایمان به خدا و به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) داشته باشیم، مثلاً «إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات»^[5] از حیث قرآنی ایمان به خدا و پیامبر است، «إنما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا»^[6]؛ یعنی «آمنوا» به خدا و رسول خدا، هرچند می‌گوییم مصداقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) است، اما این نوع روایات که تصدیق به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کنار شهادت به خدا و رسول قرار می‌دهند در روایت ائمه (علیهم السلام) آمده است. این هم از شؤون مقام تشریع ائمه (علیهم السلام) است.

به بیان دیگر، اگرچه ممکن است از برخی آیات قرآن هم استخراج کنیم ولی خود ائمه (علیهم السلام) می‌فرمایند: معرفة الله که شرط برای عبادت است تصدیق به خداست. در اینجا اصل التصدیق مراد است نه کمال تصدیق، اصلاً نمی‌توانیم بگوییم این روایت برای کمال معرفت است؛ چون اگر بخواهد کمال معرفت باشد با اصل تصدیق سازگاری ندارد، باید بگوئیم اصل التصدیق و آن یقین درجه بالا، آن می‌شود کمال المعرفة و گرنه یک کسی می‌گوید: من می‌دانم خدا هست، اما از اوصاف خدا خبری ندارم و چیزی نمی‌دانم.

لذا اصل تصدیق مراد است که خدا هست، اما این خدا چه اوصاف جمالیه و جلالیه دارد و فرقی چیست، اینها برای اوحدی از افراد حاصل می‌شود، برای آنهایی که می‌خواهند کمال معرفت پیدا کنند، ولی اینجا اصل معرفت مراد است. پس ما یک ایمان به معنای ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) داریم که در روایات و در فقه ما زیاد آمده و به حسب این روایات بعضی از آیات قرآن بر این معنا هم تطبیق داده می‌شود، ولی اصطلاح اولی ایمان در قرآن، ایمان به خدا و رسول خداست، ایمان به مبدء و معاد است و مراتبی که این ایمان دارد.

نکته شایان ذکر آن است که غیر از صاحب حدائق¹ همه فقها می‌گویند اهل سنت محکوم به طهارت‌اند، اما صاحب حدائق¹ اینها را نجس می‌داند، ولی می‌گوییم معیار وقتی اسلام ظاهری است و این معیار کافی است و حالا اینجا هم که می‌خواهیم بحث کنیم یک وقت می‌گوئیم اسلامی که شرط در عبادت است چیست؟ آیا فقط اسلام ظاهری است؟ از این روایات استفاده می‌شود

که هم اسلام و هم ایمان، این روایتی که الآن خواندیم و معنا می‌کنیم می‌گوئیم اگر این را نداشت این عبادتش باطل است، پس به طریق اولی اگر اسلام ظاهری نداشت عبادتش باطل است.

روایت دوم

عَنْهُ [محمد بن يحيى] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا وَ اللَّهُ ضَالًّا.^[7]

بررسی سند روایت

مراد از محمد بن يحيى، محمد بن يحيى العطار قمی است که در ثقة بودنش بحثی نیست. وقتی به کتب رجال مراجعه می‌کنیم می‌گویند «ثقة»، بعد می‌گویند «عین»^[8]، عین به چه معناست؟

معنای واژه «عین» در مورد راویان

در مورد کلمه «عین» چهار دیدگاه وجود دارد:

1. عین تأکید توثیق است؛ یعنی آن ثقة بودنش را تأکید می‌کند، لذا یکی از الفاظ توثیق است.
 2. نظر دوم این است که از الفاظ تعدیل است، «عین» یعنی «عدل».
 3. قول سوم این است که از توثیق پائین‌تر و مدح است، منتهی یک مدح قابل اعتنا نه معمولی.
 4. قول چهارم این است که وقتی می‌گویند «عین»، نه توثیق است نه تعدیل است، بلکه می‌خواهد بگوید در زمان خودش «کان عیناً من الاعیان»؛ یعنی از اشراف، بزرگان و عیون قوم است.
- به نظر ما عنوان چهارم صحیح است؛ یعنی از کلمه «عین»، نه تعدیل استفاده می‌شود و نه توثیق، نه مدح، بلکه یعنی در زمان خودش از بزرگان و مشاراً الیه بوده، مگر اینکه بگوئیم کسانی که از اعیان هستند دیگر نیازی به تعدیل ندارند.

بررسی وثاقت عمرو بن ابی‌المقدام

نجاشی درباره او می‌گوید: اسم او «عمرو بن ابی‌المقدام ثابت بن هرمز الحداد» است، «مولی بنی عجل روی عن السجاد و الباقر و الصادق علیهم السلام»^[9]، نجاشی عمرو بن ابی‌المقدام را توثیقی نکرده است. علامه حلی¹ در کتاب خلاصه نام عمرو بن ابی‌المقدم را هم در القسم الاول آورده و هم در القسم الثانی آورده است. ایشان در القسم الاول می‌گوید: «روی الکشی بإسناد متصل إلى ابی‌العرنس عن رجل من قریش أن الصادق علیه السلام قال عنه هذا امیر الحاج». ایشان در ادامه می‌گوید: «و هذه الرواية من المرجحات»؛ این روایت سبب می‌شود که بگوئیم عمرو بن ابی‌المقدم موثق بودنش بر نبودنش رجحان دارد، «و لعل الذى وثقه ابن‌الغضائری و نقل عن بعض اصحابنا تضعيفه هو هذا»^[10]؛ ابن‌غضائری یک‌جا می‌گوید برخی او را تضعیف کردند ولی به نظر من موثق است.

بنابراین علامه در قسم اول کتاب خلاصه که قسمی برای موثقین است این مطلب را می‌گوید، منتهی ایشان در قسم دوم می‌گوید: عمرو بن ثابت بن هرم ابوالمقدام الحداد.^[1] در اینجا استفاده می‌شود که عمرو پسر ثابت است، ولی باز نمی‌گوید ثابت بن هرم بلکه می‌گوید ثابت بن هرم.

نکته قابل توجه آن است که ما دو نفر «ثابت» ندارم، معلوم می‌شود که نساخ وقتی داشتند می‌نوشتند اشتباهی بین هرمز و هرم شده وگرنه اینها یکی است، ولی بحث این است که این ثابت بن هرمز خودش توثیق ندارد و عمرو پسر او است. پس علامه حلی در خلاصه در قسم اول می‌گوید عمرو بن ابی المقدام، در قسم دوم می‌گوید عمرو بن ثابت بن هرم ابوالمقدام الحداد، همه اینها را می‌آورد که معلوم می‌شود این هرم همان هرمز بوده، منتهی می‌گوید: «روی عن علی بن الحسن عن ابی جعفر و ابی عبدالله (علیهم السلام)»، بعد می‌گوید: «ضعیف جداً قاله ابن الغضائری»؛ ابن غضائری او را تضعیف کرده، «اما و قال فی کتابه الآخر»؛ ابن غضائری در یک کتابی که درباره ضعفا دارد می‌گوید: «عمرو بن ابی المقدام ثابت العجلی طعنوا علیه من جهة و لیس عندی کما زعموا و هو ثقة»؛ یعنی همان حرفی که علامه خودش در قسم اول آورده است.

به نظر ما چون توثیقات متأخرین مورد قبول است، همین که علامه حلی 1 در قسم اول عمرو بن ابی المقدام را توثیق کرده برای ما کافی است (قبلاً هم مفصل بحث کردیم که چرا توثیق متأخرین را می‌پذیریم)، لذا روایت از این جهت به نظر ما معتبر است.

بررسی متن روایت

جابر بن یزید جعفی می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «إنما يعرف الله عزوجل و يعبد من عرف الله و عرف امامه منّا اهل البيت»؛ خدا را می‌شناسد و عبادت می‌کند کسی که خدا و امام را از ما اهل بیت بشناسد، «و من لا يعرف الله عزوجل و لا يعرف الامام منّا اهل البيت فإنما يعرف و يعبد غير الله». در اینجا اصلاً بحث عبادت اعتقادی نیست، بلکه می‌گوید: این غیر خدا را می‌پرستد. در این روایت نیز «هكذا» اشاره به اهل سنت دارد؛ یعنی امام (علیه السلام) در این عبارت تصریح می‌کند که عبادت اینها عبادت غیر خداست و قَسَم هم یاد می‌کند. جایی که امام (علیه السلام) قسم یاد می‌کند چیزی است که حتی مثل جابر هم به این راحتی نمی‌توانند قبول کنند، چطور می‌شود اینها که شبانه روز قرآن و نماز می‌خوانند را بگوئیم غیر خدا را عبادت می‌کنند، امام می‌فرماید: «هكذا والله ضلالاً»، این ظهور در همین عبادت فقهی دارد.

پس این روایات می‌گوید: کسی که ایمان نداشته باشد عبادتش باطل است و به طریق اولی کسی که اسلام ندارد (یعنی کافر) عبادتش باطل است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ 7 إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ تَصْدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ 9 وَ مُوَالَاةُ عَلِيٍّ 7 وَ الْإِنْتِمَاءُ بِهِ وَ بِأَيِّمَةِ الْهُدَى: وَ الْبَرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 180، ح 1.

[2] . سوره جاثیه، آیه 23.

[3] . سوره مریم، آیه 44.

[4] . الصحيفة السجادية، ص: 92، دعای 20.

[5] . سورة بقره، آيه 277.

[6] . سورة مائده، آيه 55.

[7] . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج1، ص: 181، ح 4.

[8] . رجال النجاشي/باب الميم/353، شماره 946.

[9] . رجال النجاشي/باب العين/ومن هذا.../290، شماره 777.

[10] . «عمرو بن أبي المقدام: روى الكشي بإسناده متصل إلى أبي العرندس عن رجل من قریش: أن الصادق عليه السلام قال عنه: هذا أمير الحاج. وهذه الرواية من المرجحات و لعل الذي وثقه ابن الغضائري و نقل عن بعض أصحابنا تضعيفه هو هذا.» الخلاصة للحلي ص : 120 ، شماره 696.

[11] . «عمر بن ثابت: بالثناء أولا بن هرم أبو المقدام الحداد مولى بني عجلان كوفي روى عن علي بن الحسين و أبي جعفر و أبي عبد الله صلوات الله و سلامه عليهم ضعيف جدا قاله ابن الغضائري و قال في كتابه الآخر عمر بن أبي المقدام ثابت العجلي مولاهم الكوفي طعنوا عليه من جهة و ليس عندي كما زعموا و هو ثقة.» الخلاصة للحلي ص241، شماره 285.